**نقش اخلاق كاربردی درتوجه به فلسفه اخلاق**

سال اول، شماره دوم، بهار 1389، ص 45 ـ 58

محمدتقي اسلامي\*

چكيده

سخن گفتن از دانش يا نظام دانشي اخلاق، بدون غور و بررسي مباني و زيرساخت‌هاي نظري اخلاق بي معنا است. اين مهم در كنار نقشي كه تأملات فلسفه اخلاق در نهادينه سازي اخلاق در بدنه علمي و فرهنگي، و حتي در ميان آحاد جامعه ايفا مي‌كند، توجه جدي و مؤثر به رشته مطالعاتي فلسفه اخلاق را ضروري مي‌سازد. جذابيت بخشي به مطالعه و پژوهش در موضوعات فلسفه اخلاق هدفي است كه در اين مقاله آن را جستجو كرده‌ايم. نخستين راهكاري كه اخلاق پژوهان كشور براي نيل به اين هدف پيشنهاد كردند توجه به نتايج تربيتي نظريات مطرح در فلسفه اخلاق بود. اين راهكار به دليل مشكلاتي كه در مقاله به آن‌ها اشاره كرده ايم تا كنون قرين توفيق نبوده است. پردازش و غني سازي مباحث فلسفه اخلاقي با مباحث اخلاق كاربردي پيشنهاد بديلي است كه از امتيازات آن سخن گفته ايم و به اشكالات آن پاسخ داده ايم، و خلاصه بر اين نظر تأكيد كرده ايم كه مطالعات اخلاق كاربردي مي تواند نقش كاملاً مؤثري در جذابيت بخشي به مطالعات فلسفي در باب اخلاق داشته باشد.

كليد واژه‌ها: اخلاق، فلسفه اخلاق، اخلاق كاربردي، علوم تربيتي، الهيات اخلاق

مقدمه

اگر از تك‌نگاري‌هاي انديشمنداني چون علامه طباطبائي و استاد مطهري در مقاله‌هاي اعتباريات و جاودانگي اخلاق بگذريم، نزديك به سه دهه است كه از ورود جدي مباحثات فلسفة اخلاق به جامعة علمي حوزوي و دانشگاهي كشور ما مي‌گذرد. اين مباحثات در آغاز براي انديشمنداني كه سالياني دراز در انتظار رونق بازار گفت‌وگوهاي عميق دربارة اخلاق بودند و رؤياي شكل‌گيري دانش اخلاق، به مثابة دانشي مستقل و نظام‌مند را در سر مي‌پروراندند، نقطة اميدي نويدبخش به شمار مي‌آمد؛ زيرا ماهيت چالشي و انديشه بر مسائل مورد بحث در فلسفة اخلاق مي‌توانست نگاه به اخلاق و درس اخلاق را از برگزاري جلسات پراكنده و نامنظم موعظه و نصيحت صرف، به بازخواني آن به منزلة دانشي عميق و درخور تأمل تبديل كند.

به اين اميد، انديشمندان مذكور با اشتياق فراوان به ترجمة متون خارجي در موضوع‌هاي گوناگون فلسفه اخلاق اقدام كردند و خود نيز هرچند اندك، تك‌نگاري‌هايي در اين زمينه انجام دادند. هم اكنون، آثار بسياري دربارة نظريه‌هاي هنجاري و فرااخلاقي به فارسي ترجمه شده است و اين ترجمه‌ها كمك شاياني به محققان اين حوزه براي يافتن پيش‌زمينه‌ها و پيشينه‌هاي تاريخي اين مباحث مي‌كند.

با وجود تمامي تلاش‌هاي انجام‌شده براي جلب توجه مجامع علمي، دانشگاهي و فرهنگي كشور به اهميت بحث‌هاي فلسفة اخلاق و لزوم شكل‌گيري حلقه‌هاي مطالعاتي جدي، تأسيس رشته‌هاي دانشگاهي و در نهايت، تأسيس دانشكده‌هاي فلسفة اخلاق، هنوز اين جلب توجه، جز نزد اندكي از پژوهشگران سخت‌كوش در حوزة مسائل اخلاقي، براي بيشتر انديشمندان جامعة ما صورت نگرفته است. اين بي‌توجهي مي‌تواند مانعي جدي براي نهادينه‌شدن مطالعات اخلاق و علم اخلاق با هويتي مستقل به شمار آيد؛ زيرا در فلسفة اخلاق است كه زيربنايي‌ترين بحث‌هاي دانشي، هم دربارة معيار ارزش‌هاي اخلاقي، هم دربارة موانع نظري و عملي تحقق عيني اين ارزش‌ها و هم دربارة مسائل معناشناختي، وجودشناختي و معرفت‌شناختي مفاهيم و ارزش‌هاي اخلاقي مطرح مي‌شود.‌اين بحث‌ها پيرامون مسائل و مشكلاتي است كه بدون حل مؤثر آنها، حتي نمي‌توان از حضور هنجارها و بايدها و نبايدهاي اخلاقي در زندگي بشر سخن گفت؛ چه رسد به اينكه آنها را قابل اجرا و توصيه دانست‌يا بر لزوم آموختن اخلاق تأكيد كرد. بنابراين، بدون فلسفة اخلاق، اساساً اخلاق بي‌معنا خواهد بود.

پژوهشگران فلسفة اخلاق در كشور، به تدريج به اين فكر رسيدند كه براي اثبات اهميت مسائل مورد بحث خود، بايد تأثير نظريه‌هاي مختلف فلسفة اخلاقي را بر تربيت فردي و اجتماعي نشان دهند تا به اين وسيله هم ضرورت حياتي پرداختن به چالش‌هاي فلسفة اخلاق را براي انديشمندان حوزه‌هاي جامعه‌شناسي، اخلاق و تربيت ثابت كنند و هم به جذابيت متون درسي و غيردرسي اخلاق براي دانشجويان و خوانندگان عمومي اين متون كمك كنند. اين ايده، براي شروع ايدة خوبي است و مي‌تواند تلنگري براي ايجاد انگيزه در كساني كه دغدغه‌هاي تربيتي و اجتماعي دارند به شمار آيد؛ ولي براي ادامه با مشكلاتي روبه‌روست؛ نخستين و مهم‌ترين مشكل آن است كه فاصلة موضوع‌هاي بنيادي فلسفة اخلاق تا مباحث تربيتي، به اندازة فاصله از ريشة درخت تا ميوة آن است. اين فاصله موجب مي‌شود كه يافتن نتايج تربيتي از ديدگاه‌هاي فلسفه اخلاقي به آساني ميسر نباشد. به همين دليل، آثار قابل توجهي در اين زمينه توليد نشده؛ مشكل دوم اين است كه فلسفة اخلاق خاستگاهي غربي دارد و مي‌دانيم كه اصطلاح «فلسفه» در آن ديار دستخوش تحولاتي شگرف شده است؛ در انديشة فيلسوفان غربي، فلسفه نه به معناي شناخت هستي و چيستي و چگونگي اين شناخت، بلكه به معناي هر گونه تفكر انتقادي درباره همه چيز است. تفكر انتقادي نيز تنها مبتني بر برهان عقلي و برگرفته از قياس منطقي كه در نهايت به توجيه يا اقناع ذهني مخاطب مي‌رسد، نيست؛ بلكه اين تفكر، بسته به نوع موضوعي كه به آن مي‌پردازد، از مايه‌هاي مختلف ذهني، عاطفي، فرهنگي و اجتماعي بهره مي‌گيرد. چنانكه در موضوع اخلاق، استدلال و تعقل اخلاقي به گونه‌اي طراحي و پيشنهاد مي‌شود كه فراتر از اقناع ذهني، در مخاطب نوعي برانگيختگي براي عمل و رفتار اخلاقي ايجاد كند. با اين وصف، انديشمندان اخلاقي ما بايد پيش از كشف نتايج تربيتي از نظريات فلسفه اخلاقي، تكليف خود را با اين‌گونه تعقل و استدلال اخلاقي روشن كنند. هنوز اين انديشمندان موضع خود را در اين باره مشخص نكرده‌اند و توضيح نداده‌اند كه تا چه اندازه مي‌توان دستاورد‌علوم روان‌شناختي و جامعه‌شناختي را در كشف و توصيه هنجارهاي اخلاقي دخالت داد؛ مشكل سوم به اين واقعيت بازمي‌گردد كه پژوهشگران فلسفة اخلاق در كشور ما، عمدتاً از ميان دانش‌آموختگان فلسفه هستند و كمتر در زمينه‌هاي تربيتي كار پژوهشي انجام داده‌اند. ماهيت بين‌رشته‌اي بسياري از بحث‌هاي اخلاق هنجاري و اخلاق كاربردي اقتضا مي‌كند كه براي انجام‌دادن كاري متقن دربارة ارتباط فلسفة اخلاق و تربيت اخلاقي، بايد از مطالعات تربيتي كمك گرفته شود. در حالي كه ضرورت مباحثات فلسفة اخلاقي براي پژوهشگران علوم تربيتي و روان‌شناسي ما هنوز روشن نشده است. اين مشكلات ما را بر آن مي‌دارد تا به پيشنهاد بديل بهتري بينديشيم.

فلسفة اخلاق و دغدغه‌هاي عملي

با تمركز بيشتر بر محتواي مباحث فلسفة اخلاق، شايد بتوان به پيشنهاد بديل بهتري رسيد. مباحث فلسفة اخلاق از عقلاني‌ترين بحث‌هاي مربوط به معنا و توجيه مفاهيم و گزاره‌هاي اخلاقي نشئت مي‌گيرد؛‌بحث‌هايي كه به گفتة برخي فيلسوفان اخلاق، شايد جز به اشاره، توجهي به جنبه‌هاي عملي اخلاق و نمود‌هاي بيروني آن ندارد. تجربه نشان داده است كه پردازش بحث از اين نقطه، با استقبال دانش‌پژوهان و فرهيختگان جامعة ما روبه‌رو نخواهد شد. اساساً فرهنگ علمي انديشمندان ما به گونه‌اي شكل گرفته است كه در پس تحقيقات و تلاش‌هاي علمي،‌به دنبال حل مسائل و مشكلات عملي است. تحقيقاتي كه صرفاً جنبة ممارست و سرگرمي ذهني داشته باشد يا پژوهش‌هايي كه نتايج عملي آن پيچيده و يا در هاله‌اي از ابهام باشد، جايگاهي در ميان پژوهش‌هاي ما ندارد. شايد به همين دليل بوده است كه دانشمنداني كه گام‌هاي نخستين را براي ورود بحث‌هاي فلسفة اخلاقي به جامعه ما برداشته‌اند، بحث خود را از بررسي و نقد مكاتب اخلاقي آغاز كرده اند. البته مي‌توان به ضرورت و جذابيت نتايج عملي پژوهش‌هاي اخلاقي در آثار فلسفه اخلاقي پژوهشگران غربي نيز اذعان كرد؛ زيرا دريابيم؛ آنان نيز بخش اعظم آثار خود را به موضوع‌هاي مربوط به اخلاق هنجاري ـ كه ارتباط مستقيم و تنگاتنگ با عرصه‌هاي عملي دارد ـ اختصاص داده‌اند و در واقع، از مسير اخلاق هنجاري به توجهات فرااخلاقي مي‌رسند؛‌در حالي كه اخلاق هنجاري چون مباني و زيرساخت‌هاي خود را از فرااخلاق مي‌گيرد، از لحاظ منطقي در رتبة بعد از فرااخلاق قرار دارد. سرانجام از درون مباحثات اخلاق هنجاري، ضرورتاً مطالعات اخلاق كاربردي ظهور كرده است كه به مثابه ضلع سومي است كه مثلث فلسفة اخلاق به وسيلة آن تكميل مي‌شود. مباحثات جاري در اخلاق كاربردي، به دليل تنوع، مبتلا به بودن، چالشي بودن و روزآمدي جذابيت فوق‌العاده‌اي دارند كه به دليل همين جذابيت و نيز به دليل ثمرات و فايده‌هاي عملي كه در بين مباحث آن عايد عرصه‌هاي مختلف زندگي مي‌شود، به اين پيشنهاد مي‌رسيم كه فلسفة اخلاق را از نگاه اخلاق كاربردي بنگريم و آن را با داده‌هاي اين شاخة پژوهشي پردازش كنيم.

پلي از اخلاق كاربردي به فلسفه اخلاق

پردازش مباحث فلسفة اخلاق به وسيلة اخلاق كاربردي، به دو شيوه قابل پيگيري است. هر دو شيوه، مبتني بر اين تعريف مورد اجماع نسبي از اخلاق كاربردي است كه آن را‌«به كارگيري يك نظرية اخلاقي در حل يك يا مجموعه‌اي از مسائل اخلاقي» مي‌داند.

شيوة اول اين است كه اساساً نشان دهيم چگونه مي‌توان با نظريه‌هاي مختلف فرااخلاقي و هنجاري، مسائل اخلاقي زندگي را حل كرد؛ در اين شيوه، پس از تحليل عمل‌گرايانه و كاركردگرايانه هريك از نظريه‌هاي فلسفة اخلاقي، نمونه‌هايي از مسائل اخلاقي مهم را به منزلة موردپژوهي‌هايي در معرض تمرين پژوهشگر قرار مي‌دهد تا او ضمن ملاحظة نتايج عملي هر يك از نظريه‌ها و بررسي تكنيك‌هاي مختلف براي حل مسئله و رسيدن به تصميم اخلاقي، به مهارت لازم در تحليل استدلال و تصميم‌گيري اخلاقي دست يابد.

شيوة دوم آن است كه بحث را با مسائل و معماهاي اخلاقي در عرصه‌هاي مختلف عملي آغاز كنيم و در تلاش براي حل آنها به نظريه‌هاي مختلف فلسفة اخلاق بپردازيم؛ بعضي از آثار مهم اخلاق كاربردي با اين شيوه تأليف يافته‌اند؛ اين آثار براي پوشش نسبي همة عرصه‌هاي زندگي انساني كه معضلات و معماهاي اخلاقي در آنها بروز مي‌يابد، اين عرصه‌ها را به سه عرصة كلي آغاز زندگي، در خلال زندگي، پايان زندگي تقسيم كرده‌اند و سپس بحث‌ها و چالش‌هاي اخلاقي مهم و روزآمد در هر عرصه را به تفصيل مطرح كرده‌اند. البته گسترة مسائل اخلاق كاربردي، به تبع گستره حيطه‌هاي زندگي بشري چنان وسيع است كه هرگز نمي‌توان همة آنها را در مجموعه‌اي واحد گردآوري كرد و به بحث گذاشت. حيطه‌هاي گوناگوني باقي مي‌ماند كه به تناسب ارتباطي كه با دانش‌ها و تخصص‌هاي مختلف دارند، بايد در دانشكده‌ها يا كارگاه‌هاي هم‌سنخ بدان‌ها پرداخته شود. امروزه در رشته‌هاي تحصيلي مختلف دانشگاهي، اعم از رشته‌هاي پزشكي، فني و مهندسي، مديريت و علوم انساني، متون درسي تخصصي اخلاق دربارة مسائل اخلاقي مطرح در رشته خود را تحصيل مي‌كنند. چنان كه ادارات، سازمان‌ها، كارخانه‌ها و شركت‌هاي تجاري نيز با چالشي‌شدن مسائل اخلاقي مربوط به فعاليت‌هاي خود، دغدغه‌هاي اخلاقي را جدي گرفته، مديران و دست‌اندركاران آنها با استفاده از تخصص پژوهشگران اخلاق كاربردي در كارگاه‌هاي ويژه به فراگيري روش‌هاي حل مسئله‌هاي اخلاقي مي‌پردازند. اين نكته را مي‌توان شاهد بالندگي رشتة مطالعاتي اخلاق كاربردي در دنياي امروز دانست.

امتيازهاي اين پيشنهاد

پردازش مباحث فلسفة اخلاق با موضوعات اخلاق كاربردي، پيشنهادي است كه در مقايسه با پيشنهاد‌هاي بديل، امتيازهايي دارد كه در اينجا به برخي از آنها اشاره مي‌كنيم:

1. جامعيت و مانعيت نسبت به مباحث فلسفة اخلاق: اخلاق كاربردي تقريباً همة مباحث فلسفة اخلاق را پوشش مي‌دهد. از ميان رشته‌هاي پژوهشي مختلف اخلاقي و پيرااخلاقي، تنها سه رشته فرااخلاق، اخلاق هنجاري و اخلاق كاربردي، اضلاع مثلث دانش فلسفة اخلاق را تشكيل مي‌دهند؛ رشته‌هايي مانند تربيت اخلاقي، روان‌شناسي اخلاق و فلسفة علم اخلاق به موضوعاتي مربوط مي‌شوند كه خارج از اين مثلث هستند؛ تربيت اخلاقي از مقطعي سخن مي‌گويد كه مباني يك نظام اخلاقي به خوبي تبيين و توجيه شده، هنجارهاي آن با معيارهاي صحيح يا دست‌كم مقبول كاملاً تعريف شده باشد. همچنين مسائل چالشي كه بر سر راه عملي‌شدن آن هنجارها در عرصه‌هاي گوناگون وجود دارد، حل شده باشد و اكنون در جست‌وجوي روش‌هاي تربيت اخلاقي فرد و جامعه، يعني راه‌كارهاي نهادينه‌سازي و دروني‌سازي هنجارهاي اخلاقي در فرد و جامعه هستيم. در روان‌شناسي اخلاق نيز از مسائلي مانند خودگرايي و ديگرگرايي روان‌شناختي بحث مي‌شود كه با بحث بنيادي خودگرايي اخلاقي در اخلاق هنجاري ارتباط مي‌يابد؛‌ولي ماهيت بحث‌هاي آن روان‌شناختي است، نه فلسفي، و بيشتر مباحث آن به كار تربيت اخلاقي مي‌آيد.

اكنون پردازش مباحث فلسفة اخلاق با بحث از اخلاق كاربردي، اين مزيت را بر پردازش آن با مباحث تربيتي دارد كه اولاً از حيطة فلسفة اخلاق خارج نشده‌ايم و در مقام پژوهشگران اخلاقي به مباحثي پرداخته‌ايم كه در حوزة تخصصي خودمان قرار دارد؛‌ثانياً به هر آنچه در حوزة فلسفة اخلاق است پرداخته‌ايم؛ زيرا بسياري از پژوهشگران اخلاقي امروزه بر اين عقيده‌اند كه ميان مسائل مورد بحث در فرااخلاق و اخلاق هنجاري، هيچ فاصله‌اي ـ يا دست‌كم فاصلة معناداري ـ وجود ندارد؛ ‌چنان‌كه به اطمينان مي‌توان اذعان كرد ميان اخلاق كاربردي و اخلاق هنجاري هيچ فاصله‌اي نيست. بنابراين، اگر بر اخلاق كاربردي متمركز شويم، چيزي از فلسفة اخلاق را از دست نمي‌دهيم. وانگهي حتي اگر بحث از مسائل رشته‌هاي پيراموني فلسفة اخلاق مانند تربيت اخلاقي و روان‌شناسي اخلاق را نيز براي غناي محتوايي بحث‌ها و نيل به كارآمدترين نتايج لازم بدانيم، باز هم بهترين ورودي، اخلاق كاربردي است؛‌زيرا اين رشته،‌به مقتضاي بين‌رشته‌اي بودن مباحث، در كشف بزنگاه‌هاي بحث و نقطه‌هاي ارتباطي رشته‌هاي گوناگون با اخلاق و فلسفة اخلاق بسيار دقيق است و از اين رهگذر توجه و علاقه پژوهندگان و صاحب‌نظران آن رشته‌ها را به اهميت دستاوردهاي اخلاقي پژوهش‌هاي خود جلب خواهد كرد.

2. جذابيت مباحث: ماهيت اخلاق كاربردي به گونه‌اي است كه به مسائل ملموس و رايج اخلاقي مي‌پردازد كه مردم در عرصه‌هاي مختلف زندگي فردي و اجتماعي خود با آنها سروكار دارند،‌و با اتخاذ رويكردي چالشي، به دنبال حل مؤثر معماهاي اخلاقي است.‌نوع مباحث اخلاق كاربردي در مقايسه با مباحث فرااخلاقي و هنجاري، جذابيت ويژه‌اي دارد؛ اين جذابيت مي‌تواند به نشاط در تحقيق كمك كند.

3. تنوع مباحث: بحث‌هاي اخلاق كاربردي در واقع بحث‌هاي مربوط به همة زندگي است و از گهواره تا گور را شامل مي‌شود؛‌اين واقعيت سبب تنوع مباحث آن شده است كه در نتيجة آن، پژوهشگران و حتي خوانندگان عمومي اين مباحث دچار خستگي ملال‌آور ناشي از يك نواختي مطالعات نمي‌شوند. اين ابتدايي‌ترين حسن تنوع مباحث اخلاق كاربردي است؛ اخلاق كاربردي با بحث‌هاي متنوع خود، همة عرصه‌هاي كار و فعاليت بشري را با دغدغه‌هاي اخلاقي درگير مي‌سازد؛ اخلاق را در رديف اساسي‌ترين نياز‌هاي زندگي انساني مي‌نشاند و اين مهم به بالندگي دانش اخلاق در ميان همة دانش‌هاي بشري ـ كه همگي بر پاية نيازهاي انسان بنا نهاده شده‌اند ـ مي‌انجامد.

4. مهارت‌زايي: يكي از مهم‌ترين ثمرات رشته‌هاي تحصيلي حوزوي و دانشگاهي، تربيت پژوهشگران خلّاق و ماهر در رشته‌هاي مربوط است. اين ثمره در رشتة تحصيلي فلسفه اخلاق با كار پيگير در حل مسائل و معماهايي به دست مي‌آيد كه در اخلاق كاربردي مطرح مي‌شوند. بحث‌هاي صرفاً ذهني و انتزاعي، هر چند مستقيم يا غيرمستقيم با مقام عمل و رفتار نيز ارتباط داشته باشند، در نهايت با كشف انواع نظريه‌هاي اخلاقي خاتمه مي‌يابد. پژوهشگر، تا زماني كه نظريه‌ها را در معرض آزمون كارآمدي نگذارد، قادر به تشخيص صحت و خطاي آنها از زواياي مختلف نخواهد بود و در نتيجه، حتي در نظريه‌پردازي فلسفة اخلاقي نيز مهارتي كسب نخواهد كرد؛ تا چه رسد به طراحي نظام اخلاقي كارآمد و پاسخ‌گو. پردازش فلسفة اخلاق با روش اخلاق كاربردي اين مزيت را دارد كه به پژوهشگر مي‌آموزد چگونه نظريه‌هاي اخلاقي را با محك كاربست آنها در حل مسائل كاربردي آزمايش كند تا از اين طريق هم بر نظريه‌پردازي صحيح مسلط شود و هم در كاربست نظرية اخلاقي مقبول در همة عرصه‌ها مهارت يابد. بديهي است كه اين مهارت‌زايي به تربيت متخصصان اخلاق در حوزه‌هاي مختلف فرهنگي و اجتماعي مي‌انجامد، كه وجود متخصصان اخلاق، نشان آشكاري از حيات اثربخش دانش اخلاق در مجامع علمي و پژوهشي و حتي در كل جامعه است.

5. نظام‌سازي: شايد در حوزة نظر اين‌گونه بينديشيم كه شكل‌گيري يك دانش نظام مند،‌به لحاظ منطقي ابتدا از پي‌ريزي بنيان‌هاي فكري آن دانش آغاز مي‌شود كه در مباحثاتي انتزاعي مانند فرااخلاق صورت مي‌گيرد؛ ولي تأمل در نحوة شكل‌گيري نظام دانش فقه اسلامي كليت اين قاعده را نقض مي‌كند. نقطه‌هاي آغاز دانش فقه از مسائلي كاملاً كاربردي تشكيل يافته است و تأمل و تفكر در حل اين مسائل، فقيهان را به سوي تأسيس دانش اصول فقه سوق داده است تا بتواند در خدمت استنباط‌هاي فقهي قرار گيرد كه مربوط به مقام عمل است. يكي از نشانه‌هاي رشديافتگي و بالنده بودن هر نظام دانشي اين است كه دستاوردهاي نظري آن بتواند ضرورت و راه‌گشايي خود را در عرصه‌هاي كاربردي ظاهر سازد. از سويي، فرهنگ علمي جامعة ما و شايد همة جوامع اسلامي با اين رويه عجين شده باشد كه مباني نظري را پس از عبور از درون مسائل كاربردي جست‌وجو مي‌كند. به احتمال، اين فرهنگ علمي در سايه آموزه‌هاي قرآن كريم شكل گرفته است؛ تأمل در آيات قرآن كريم به وضوح اين نكته را نشان مي‌دهد كه قرآن متني كاملاً كاربردي است و آموزه‌هاي آن، جملگي ناظر به مسائل رايج انساني است. قرآن‌پژوهان در موضوعات مختلف براي يافتن نظريه و نظام فكري قرآن كريم، بايد با بررسي در چگونگي آسيب‌شناسي‌ها و مسئله‌يابي‌ها و تلاش‌هاي قرآن براي حل مسئله‌ها، به كشف آن نظريه و نظام از درون آيات كاربردي اين كتاب الهي بپردازند.

چالش‌هاي فراروي اين پيشنهاد

چند انتقاد دربارة اين پيشنهاد قابل طرح است؛ برخي از اين انتقادها برگرفته از چالش‌هايي است كه فلسفة اخلاق‌پژوهان با مطالعات اخلاق كاربردي دارند كه در اينجا به برخي از مهم‌ترين آنها توجه مي‌كنيم:

1. اخلاق كاربردي نسبت به برخي نظريه‌هاي هنجاري و فرااخلاقي پيش‌فرض دارد: مطالعات اخلاق كاربردي از نقطه‌اي آغاز مي‌شود كه براي مثال نسبيت‌گرايي و ذهنيت‌گرايي را نفي كرده باشيم؛ در حالي كه نفي يا اثبات اين دو نظريه، حاصل مباحثاتي در فلسفة اخلاق است و اگر در اخلاق كاربردي از نسبيت‌گرايي و عينيت‌ناگرايي بحث كنيم، خارج از موضوع خواهد بود.

پاسخ اين است كه بايد ميان پيش‌فرض و اصل موضوع تمايز قائل شويم. اگر نظريه‌هاي اخلاقي ياد شده، در اخلاق كاربردي به منزله اصل موضوع تلقي شده باشند، حق با منتقد است؛ چرا كه هيچ علمي از اصول موضوعه خود بحث نمي‌كند و در نتيجه اين نظريه‌هاي فلسفه اخلاقي خارج از بحث اخلاق كاربردي دانسته مي‌شود كه بايد در دانش ديگري به نام فلسفة اخلاق به بحث گذاشته شود؛ در اين صورت، ديگر نمي‌توان پيشنهاد اين مقاله را پذيرفت؛ چون اخلاق كاربردي براي پوشش دادن به همه مباحث فلسفه اخلاقي قابليت ندارد؛ ولي نكته اين جا است كه لازم نيست رد نسبيت‌گرايي و عينيت ناگرايي (= ذهنيت گرايي) را از اصول موضوعه اخلاق كاربردي بدانيم؛ رد اين دو نظريه به منزلة پيش‌فرض‌هاي رشته اخلاق كاربردي مطرح است و پيش‌فرض‌هاي علوم در درون خود آنها قابل طرح و بررسي است و معمولاً در مقدمه هر علم، از پيش‌فرض‌هاي آن سخن مي‌گويند.

2. هدايتگري، نصيحت و توصية اخلاقي همواره نياز به مهارت و تخصص ندارد: مي‌پذيريم كه مطالعات اخلاق كاربردي به پژوهشگران اخلاق خبرگي و تخصصي مي‌دهد كه مطالعة هيچ يك از ديگر شاخه‌هاي پژوهشي اخلاق اين خبرگي و تخصص را نمي‌دهد؛ ولي تأكيد بر مطالعات اخلاق كاربردي براي كسب مهارت و تخصص در حل مسائل اخلاقي، متضمن اين نكته است كه نصيحت و توصية اخلاقي، تنها از متخصصان اخلاق كاربردي برمي‌آيد؛ در حالي كه چنين نيست. اخلاق كاربردي هر چند با مسائل عملي و روزآمد سروكار دارد، ولي در نهايت به حل نظري اين مسائل خواهد رسيد و باز هم در نظريه‌پردازي و قدرت استدلال خبره‌پروري مي‌كند، و چه بسا در چگونگي توصية مؤثر و نصيحت‌گري اخلاقي، هيچ كارآيي نداشته باشد. از سوي ديگر، خير‌خواهان و مصلحاني را مي‌توان در جامعه شناسايي كرد كه صرفاً در ساية عمل به هنجارهاي قويم اخلاقي و ممارست در خلوص و پاكي و صفاي باطني، دم مسيحايي و نفسي پرتأثير يافته‌اند و بدون داشتن مطالعات تخصصي، توانايي فوق‌العاده‌اي در هدايتگري كسب كرده‌اند.

براي پاسخ به اين اشكال، لازم است بر ويژگي‌هاي خبرگي در اخلاق تأكيد كنيم تا روشن شود كه مراد از آن در اخلاق كاربردي، صرفاً خبرگي در استدلال و نظريه‌پردازي نيست. مهارت در استدلال، در اخلاق كاربردي كسب مي‌شود؛‌ولي در كنار آن، شناخت مسائل،‌معضلات، تعارض‌ها و مشكلات اخلاقي،‌به همراه آراء و نظريه‌هاي فلسفي، شناخت پيش‌فرض‌ها و نتايج و اشكالات سخنان و آرا مختلف نيز از ويژگي‌هاي خبرويت در اخلاق كاربردي است؛ از همه مهم‌تر اينكه چون ماهيت اخلاق و گزاره‌هاي اخلاقي به گونه‌اي است كه كاركرد توصيه‌اي دارد و اساساً اين كاركرد نقش مقوم را در اين گزاره‌ها ايفا مي‌كند، بالتبع در دانش اخلاق صرفاً به اثبات نظري اين گزاره‌ها بسنده نمي‌شود؛ بلكه استدلال اخلاقي بايد به گونه‌اي باشد كه نوعي انگيزش در عمل را در مخاطب ايجاد كند. از اين‌رو، لازمة متخصص‌شدن در دانش اخلاق از يك سو، عمل به هنجارها و ارزش‌هاي خاصي است كه پشتوانه استدلالي قويمي داشته باشند و از سوي ديگر، داشتن اشتياق و دانش لازم در ادراك همة جوانب علمي و فلسفي است كه در دامنة علم اخلاق قابل طرح است. البته اين نكته را نيز نبايد از خاطر برد كه سخن ما در دايرة دانش فلسفة اخلاق است كه روش بحث عقلاني و فلسفي را دنبال مي‌كند؛ بنابرين، نتايجي مانند يافتن دم مسيحايي و نفس رباني، كه با سير و سلوك عرفاني و معنوي حاصل مي‌آيد، در اين حيطه نمي‌گنجد؛‌نهايت هنري كه مي‌توان در اين زمينه‌ها از فلسفه اخلاق انتظار داشت، ارائه تفسيري عقلاني و مستدل از چنان نتايجي روحاني و عرفاني است. به تعبيري، مي‌توان از فلسفه اخلاق انتظار داشت كه زبان گوياي اخلاق عرفاني باشد. البته در مراحلي، نقد عقلاني مدعيات اخلاق عرفاني نيز از كاركردهاي فلسفه اخلاق است كه توضيح اين مراحل و كيفيت اين نقد مجال ديگري مي‌طلبد.

3. نظريه‌پردازي و استفاده از نظريه‌هاي اخلاقي در اخلاق كاربردي جايگاهي ندارد: به دليل مشكلاتي كه نظريه‌هاي اخلاقي براي حل معضلات اخلاق كاربردي ايجاد مي‌كنند، نبايد از نظريه‌هاي اخلاقي در محدوده اخلاق كاربردي استفاده كرد. از اين‌رو، بسياري از متخصصان اخلاقي ادعا مي‌كنند كه اخلاق كاربردي را بدون نظريه دنبال مي‌كنند. از نظر آنان، مشكل نظريه‌هاي اخلاقي اين است كه اولاً عام و انتزاعي هستند و به وضوح و با اطمينان بر موارد جزئي و عيني منطبق نمي‌شوند؛ ثانياً به نوعي تحويل‌گرايي و اصرار بر جمع همة ارزش‌هاي اخلاقي، ذيل يك معيار واحد منجر مي‌شوند‌و اين مانع بزرگي بر سر راه انديشه در راه‌حل‌هاي بديل يك معضل اخلاقي ايجاد مي‌كند؛ ثالثاً فرآيند حل مسئله را فرايندي قياسي معرفي مي‌كنند كه مبتني بر اين اصل است كه بازاي هر مسئله اخلاقي، يك راه‌حل درست وجود دارد كه از يك فرآيند قياسي حاصل مي‌شود؛ در حالي كه رسيدن به تصميم درست در مقام عمل، مستلزم توانايي‌هاي خاصي است كه با درك خصوصيات هر مقام مرتبط است؛ به گونه‌اي كه محدود كردن خود به قوانين كلي حاصل از نظريه‌هاي اخلاقي، ما را از درك آن خصوصيات باز مي‌دارد. با توجه به اين مشكلات، ديگر نمي‌توان مباحث اخلاق كاربردي را با مباحث فلسفه اخلاق برابر دانست.

اين اشكال ماهيت اخلاق كاربردي را با چالش مواجه مي‌سازد؛ زيرا چنانكه گذشت، براساس تعريفي نسبتاً اجماعي، اخلاق كاربردي عبارت است از كاربست نظريه‌هاي اخلاقي در حل مسائل و معضلات اخلاقي. بر پاية اين تعريف، نظريه‌هاي اخلاقي جايگاهي محوري در اخلاق كاربردي دارند و اساساً اخلاق كاربردي را مي‌توان در كنار روشي براي حل معضلات اخلاقي، روشي براي نقد نظريه‌هاي اخلاق نيز قلمداد كرد. مشكلاتي مانند انتزاعي‌بودن و تحويل‌گرايانه‌بودن، مشكلاتي هستند كه در دامن اخلاق كاربردي و در فرآيند نقد كاربست نظريه‌هاي اخلاقي قابل نقد و بررسي هستند. افزون بر اين، براي احتراز از دام‌هاي اگزيستانسياليستي و پوزيتويستي، حتماً بايد در كنار ملاحظه خصوصيات و شرايط خاص هر مقام عملي، توجهي ويژه به اصول و قواعد متقن برآمده از نظريه صحيح اخلاقي داشته باشيم. نظريه‌هاي اخلاقي و اصول و قواعد منتج از آنها به ما نشان مي‌دهند كه ارزش‌هاي بنيادين كدام‌اند و كدام جنبه از رفتارها، مهم‌تر از جنبه‌هاي ديگراند؛ جداي از اينكه مسائل را وضوح مي‌بخشند و زمينة اعتماد به واكنش ديگران را فراهم مي‌سازند؛ اين همه، از فوايد نظريه‌پردازي براي اخلاق كاربردي است كه نمي‌توان از آنها چشم‌پوشي كرد.

البته در اين جا نكته‌اي باقي مي‌ماند و آن اينكه هرگز نبايد در اخلاق كاربردي، نظريه‌پردازي فلسفي را براي حل مسائل اخلاقي كافي دانست؛ زيرا جداي از مسائل عقلاني و منطقي خصوصيت رفتارها، گوناگوني مقتضيات زماني و مكاني، تنوع عرصه‌هاي فعاليت انساني و موضوعات مرتبط با اخلاق، نيز بايد جدي گرفته شود. متخصصان اخلاق كاربردي بايد گسترة وسيعي از عوامل تاريخي، روان‌شناختي، فرهنگي‌و موضوعات تجربي را جدي بگيرند. چه بسا اين ملاحظات انديشه‌ورزي اخلاق كاربردي را به سمت كشف يا اصولي تازه براي برون‌رفت از تنگناها و معضلات اخلاقي سوق دهد.

4. ادعاي اخلاق كاربردي در حل مسائل اخلاقي ادعاي گزافي است: وجود مسائل و معضلات حل‌نشدني در مواردي كه تعارض صد در صد ميان دو اصل از اصول اخلاقي درگير باشد، بدين معناست كه گاه در رفتار يا قضاوت اخلاقي با معمايي روبه‌رو مي‌شويم كه راه‌حلي براي آن وجود ندارد. براي چنين معماهايي، از اخلاق كاربردي نيز راه حل قاطعي انتظار نمي‌رود و اين شاخة پژوهشي جز به تكثير سخنان و نظريه‌هاي گوناگون راه به جايي نخواهد برد.

پاسخ اين است كه اولاً دانش اخلاق كاربردي به پژوهشگر مي‌آموزد چگونه با به كارگيري روش‌هاي تبديل مشكل به مسئله و به كمك تكنيك‌هاي حل مسئله، تعارض‌هاي بدوي ميان اصول اخلاقي را حل كند. بسياري از تعارض‌هايي كه در نگاه اول حل‌نشدني به نظر مي‌آيند،‌با تأمل روشن مي‌شود كه قابل حل هستند؛ ثانياً پذيرش امكان وجود مسائل حل‌نشدني، نياز به اخلاق كاربردي را تعطيل نمي‌كند؛ بلكه تعارض‌هاي حل‌نشدني مهارت‌هاي پژوهشگران اخلاق كاربردي را افزايش مي‌دهد؛ زيرا در مواجهه با چنين مسائلي، باز هم بايد انتخاب كرد. متخصصان اخلاق كاربردي مي‌توانند مردم را آگاه سازند تا در عرصه‌هاي تعارض‌خيز، شرايط بحراني موقعيت خويش را بهتر ارزيابي كنند؛ در شناسايي علت بروز يك تعارض اخلاقي در موقعيتي مشخص همياري كنند؛ افراد را از تصميم‌هاي ديگران در موقعيت‌هاي دشوارِ مشابه و نتايج و تبعات آنها آگاه سازند، به همين نسبت يادگيري مراحل اين تصميم‌گيري‌ها نيز مي‌تواند مفيد باشد. بايد گفت مسائل حل‌نشدني بستر مساعدي به ويژه براي بروز و رشد استعدادهاي يك متخصص اخلاق‌اند.

جداي از چالش‌ها و انتقادهاي مزبور، برخي اشكالات بومي‌تر نيز دربارة مطالعات اخلاق كاربردي به ذهن مي‌رسد كه بايد به آنها پاسخ دهيم:

5. اخلاق كاربردي رشته‌اي غربي است كه مي‌كوشد خلأ فقه را در آن ديار پر كند: در جوامع اسلامي همچون جامعة ما، اين رشته جايگاه قابل تعريفي ندارد. بسياري از موضوع‌هايي كه در اخلاق كاربردي بدان‌ها مي‌پردازند، مانند سقط جنين، قتل ترحمي، خودكشي، تجارت و بازار و كاروكسب،‌فسادهايي اداري مثل رشوه و پول‌شويي و... بايد پاسخ درخور و نهايي خود را از فقه اسلامي و مطالعات فقيهانه دريافت كند تا دين‌داران جامعة اسلامي بتوانند به آن پاسخ‌ها اعتماد كنند.

شايد در واقع چنين باشد كه پژوهشگران اخلاقي در غرب، از درون پژوهش‌هاي خود در اخلاق كاربردي مرامنامه‌هايي منسجم و اطمينان‌بخش را براي تعيين مصاديق رفتارهاي صحيح اخلاقي در عرصه‌هاي گوناگون زندگي جست‌وجو مي‌كنند؛‌شاهد اين جست‌وجو تدوين منشورهاي اخلاقي گوناگون است كه شايد بتوان كاركرد اين منشورها را در عرصه‌هاي مربوط، كه مصداق‌هاي رفتار صحيح را تعيين مي‌كنند، با كاركرد فقه برابر دانست؛ ولي همة كار اخلاق كاربردي در تدوين منشورهاي اخلاقي خلاصه نمي‌شود؛ تدوين منشورها مرحلة پاياني پژوهش در اخلاق كاربردي است. مراحل پيشين، تلاشي فلسفي براي بررسي زواياي مختلف مسئله اخلاقي و حل معماها و چالش‌هاي فراروي آن بوده است كه اين تلاش مأموريت اساسي اخلاق كاربردي را تشكيل مي‌دهد. اين تلاش ويژگي‌هايي دارد كه مطالعات اخلاق كاربردي را به منزلة مطالعاتي مستقل ضروري مي‌سازد. توجه به اين ويژگي‌ها نشان مي‌دهد كه با وجود برخورداري از دانش فقه اسلامي، از اخلاق كاربردي بي‌نياز نيستيم. اولين و مهم‌ترين ويژگي اخلاق كاربردي اين است كه روش بحث آن فلسفي و عقلي است؛ با اين توضيح كه بحث خود را با گونه‌اي از استدلال و توجيه عقلاني پيش مي‌برد و در اين استدلال از مايه‌هاي تاريخي، سياسي،‌جامعه‌شناختي، روان‌شناختي، و تقريباً همة علوم انساني بهره مي‌گيرد،‌ولي در نهايت به اقناع ذهني و عقلاني مي‌رسد. دومين ويژگي اخلاق كاربردي كه به خصوص آن را از فقه متمايز مي‌سازد، اين است كه زباني جهان‌شمول و فراديني و رويكردي برون‌ديني دارد. ويژگي ديگر اينكه، اخلاق كاربردي مربوط به نهاد اخلاقي زندگي انساني است كه توجه به آن،‌دست‌كم در عرض ديگر نهادهاي زندگي اجتماعي ـ از قبيل دين، سياست، اقتصاد و ...ـ به عنوان نهادي مستقل، ضرورت دارد. فقه اسلامي نيز براي نيل به حكم شرعي،‌افزون بر مطالعة كتاب و سنت، به مطالعة در كاوش‌هاي مربوط به نهاد‌هاي مختلف نيازمند است تا با ملاحظه جوانب گوناگون موضوع، به تشخيص كاملي از آن برسد و آنگاه به دنبال شناسايي حكم شرعي آن باشد. همان‌گونه كه يك فقيه براي تشخيص صحيح موضوع از مطالعات جامعه‌شناختي، سياسي، اقتصادي بي‌نياز نيست، از مطالعات اخلاقي نيز كه در حوزه اخلاق كاربردي به طور كاملاً موشكافانه بدان پرداخته مي‌شود، بي‌نياز نخواهد بود.

البته فراموش نبايد كرد كه اخلاق كاربردي نيز به مقتضاي ماهيت بين‌رشته‌اي خود از مطالعات فقهي بي‌نياز نيست. رشته‌هاي تحصيلي و پژوهشي در كشور ما بايد به صورتي كاملاً بومي و ناظر به نيازها و ملزومات فرهنگي و اجتماعي خودي دنبال شود. پيگيري روند بومي‌سازي مطالعات اخلاقي،‌بدون بهره‌گيري از محتوا و روش فقهي امكان‌پذير نيست. در اينجاست كه حتي مي‌توانيم اين واقعيت را كه اخلاق كاربردي با وضوح و صراحت بيشتري از فقه اسلامي بهره مي‌گيرد، به مثابه امتياز ديگري براي اين رشته در مقايسه با رشته‌هاي بديل آن مطرح كنيم. مطالعات بومي اخلاق كاربردي از دو طريق از مطالعات فقهي مدد خواهد گرفت: الف) از طريق محتوا؛ فقه با بيان پاره‌اي از قواعد و اصول اخلاقي در قالب قواعد فقهي و همچنين صدور احكام ويژة فقهي دربارة موارد خاص مانند مجازات يا سقط جنين و...، در استنباط احكام اخلاقي اين موضوع‌ها به شكل كبروي و صغروي تأثير تعيين‌كننده‌اي خواهد گذاشت؛ ب) از طريق روش؛ فقه با همراهي دانش اصول فقه از رهگذر ارائه روش استظهار از متون قرآني، حديثي، تنقيح مناط و الغاي خصوصيت، الگو‌پردازي مناسب براي جمع بين عام و خاص، مطلق و مقيد، مجمل و مبين به غني‌سازي روش پژوهش‌هاي متني در دانش اخلاق كاربردي و در نتيجه به صورت‌بندي نهايي قواعد اخلاق نقلي يا استنباط حكم اخلاقي مورد خاص ياري مي‌رساند.

6. پيشنهاد توجه به رشته مطالعاتي الاهيات اخلاق با دغدغه‌هاي بومي ما هماهنگ‌تر است: برخي از دوستان فرهيخته و سخت‌كوش در حوزه مطالعات اخلاقي اين پيشنهاد را در جلسات مباحثه علمي مطرح مي‌كنند كه پژوهش در موضوع الاهيات اخلاق، جايگزين پژوهش در موضوع فلسفة اخلاق شود. از آنجا كه الاهيات اخلاق به نوعي اخلاق كلامي توجه دارد و نظام اخلاقي اسلام نيز در هر صورت بر پايه ارتباط ويژه‌اي ميان مايه‌هاي اخلاقي و ديني استوار خواهد بود، اين گرايش پژوهشي به احتمال با استقبال و علاقه بيشتري در ميان پژوهشگران علوم اسلامي و انساني جامعه ما روبه‌رو خواهد شد. به اعتقاد اين دوستان، شايد از همان ابتدا بهتر اين بود كه به الاهيات اخلاق توجه شود تا به فلسفه اخلاق.

به باور نگارنده، اين رشتة پژوهشي از درون پژوهش‌هاي فلسفة اخلاق و اخلاق هنجاري ـ و البته از سوي متكلمان مسيحي ـ ظهور يافته است. اين رشته كه در ميان مسيحيان كاتوليك به الاهيات اخلاق، و در ميان پروتستان‌ها به اخلاق مسيحي شهرت دارد، در واقع همان اخلاق كاربردي است كه از ديدگاه اخلاق ديني مسيحي، و با روش مراجعه به نظام اخلاقي متخذ از آموزه‌هاي كلامي و الاهياتي مسيحيان، به حل مسائل و معماهاي اخلاقي مي‌پردازد. براساس تعريفي كه نويسندگان متون الاهيات اخلاقي از اين رشته ارائه مي‌دهند، الاهيات اخلاق يا اخلاق مسيحي هنگامي ظهور مي‌كند كه فرد يا جامعه در حيطه‌هاي معماخيز و خاكستري قرار گيرد و ناچار به تصميم‌گيري بر اساس يك نظام اخلاقي منسجم و قابل اعتماد باشد؛ اينجاست كه ضرورت يك نظام الاهياتي بر پاية آموزه‌هاي ديني بروز مي‌يابد.

به اين ترتيب، حتي اگر جذابيت مباحثات جاري در الاهيات اخلاق را بپذيريم، باز هم بايد از رهگذر مطالعات اخلاق كاربردي به اين مباحثات برسيم.

نتيجه‌گيري

رشتة مطالعاتي فلسفة اخلاق حاوي مباحثي بنيادين است كه پرداختن به آنها براي ساختن نظام دانشي منسجمي از اخلاق ضرورتي حتمي دارد. در واقع، همين ضرورت حتمي بود كه اخلاق‌پژوهان كشورمان را برآن داشت تا به پژوهش در اين رشته اقدام كنند. اقدام آنان تاكنون در طي سه دهه به خلق آثار ترجمه‌اي و تأليفي نسبتاً خوبي انجاميده است؛ به گونه‌اي كه عنوان‌هاي منابع و متون فلسفة اخلاقي، در مقايسه با دهة آغازين اين پژوهش‌ها فراواني قابل توجهي دارد؛ اما اين رشته آن‌گونه كه شايسته است، توجه فرهيختگان و نخبگان علمي و فرهنگي كشور را برنينگيخته است. از نشانه‌هاي برانگيختگي دربارة يك رشته علمي آن است كه اقداماتي براي تأسيس يك رشتة دانشگاهي در زمينه موضوع مربوط به آن رشته صورت پذيرد كه ما هنوز به طور جدي شاهد اين نشانه در موضوع فلسفه اخلاق نيستيم. انتظار اين است اخلاق و فلسفة اخلاق، به دليل ارتباط و بلكه هماهنگي‌اي كه با فطرت و ذائقه نيك‌طلبي و خيرخواهي انساني دارد،‌و نيز به دليل ضرورتي كه براي زيست فردي و اجتماعي آدمي دارد، از قابل‌توجه‌ترين و جذاب‌ترين موضوعات علمي و تحقيقاتي براي جامعه علمي حوزوي و دانشگاهي، و محصولات و آثار پژوهشي در مورد مسائل آن از پرخواننده‌ترين ‌آثار در ميان قشر كتاب‌خوان جامعه باشد. اينكه چرا تاكنون چنين نشده، دغدغه‌اي است كه خواسته‌ايم در اين نوشتار با پيشنهاد پردازش مباحثات فلسفة اخلاق به وسيله مطالعات اخلاق كاربردي به آن پاسخ بگوييم.

امروزه اخلاق كاربردي مورد اقبال چشم‌گير فيلسوفان اخلاق در سراسر جهان واقع شده است؛ به طوري كه گويا همة اين فيلسوفان متقاعد شده‌اند كه نظريه‌پردازي آنان در موضوع‌هاي هنجاري و فرااخلاقي بايد متضمن نتايجي براي خرد كاربردي باشد؛‌همان‌گونه كه لازم است پرسش‌ها، موضوع‌ها و احكامي كه دربارة آنها تحقيق مي‌كنند با نظريه‌هاي آنان در فلسفة اخلاق منطبق باشد. تلاش‌هاي پيگير و خلق آثار متنوع و خواندني با اين رويكرد، هم نشان از مشترك‌بودن دغدغة مورد بحث در زمينة توسعه دانش و مطالعات اخلاق دارد و هم از جذابيت مطالعات پردازش‌شده فلسفة اخلاق با اخلاق كاربردي، و در نتيجه راه‌گشا بودن پيشنهاد ما براي اتخاذ اين رويكرد حكايت مي‌كند.